

پرسش‌های فلسفی از ماهیت علم

نقطه نزاع و دعوت بنیادین در علوم انسانی به روایت فیلسوف الهی معاصر آیت‌الله جوادی آملی



پیام فضلی نژاد: از حضرت تعالی نیز تقاضا داریم یک نقطه نزاع کلیدی را که تعیین سرنوشت آن روی تفسیر و تلقی ما از علوم انسانی تاثیر کلان می‌گذارد، واکاوی فرمایید و به‌طور مشخص تبیین کنید که آیا اساساً «علم دینی» امکان تحقق نظری و عملی دارد؟ اگر قائل به وجود «علم دینی» هستیم، تعریف آن و وجه ممیز آن با «علم سکولار» (غیردینی) چیست؟

امکان یا امتناع علم دینی؟

آیت‌الله جوادی آملی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. باید در دو فصل بحث کرد. فصل اول علم دینی است که اصلاً ما علم دینی داریم یا نه؟ فصل دوم درباره علوم انسانی است. اینکه شما علوم انسانی را با چه معیاری متحول می‌کنید که با انسانیت انسان سازگار باشد؟

فصل اول

در فصل اول محور بحث، آن علومی است که موضوعش فعل خداست، نه آن علومی که موضوعش فعل انسان است. چون علومی که الان مطرح است دو قسم است. موضوع بعضی از علوم، «فعل نظام» است: مثل فیزیک، شیمی، ریاضی، فلسفه، کلام و عرفان که مربوط به جهان هستی است. موضوع بعضی از علوم، «فعل انسان» است: مثل هنر، خوانندگی، نوازندگی، صنایع دستی و... دانش‌هایی که موضوعش فعل انسان است، می‌تواند دینی یا غیردینی باشد. یعنی دو گونه هنر داریم، دو گونه خوانندگی، دو گونه نوازندگی و... اگر مطابق دستور

الهی بود، دینی است و اگر مطابق نبود غیردینی است. البته این خیلی مهم نیست، چون این علوم بحث‌های اساسی علوم را تشکیل نمی‌دهند. آن‌که اساس کار است، طب، مهندسی، کشاورزی، دامداری، فیزیک، شیمی، نجوم، هیأت، دریاشناسی، صحراشناسی، آسمان‌شناسی و... است. این‌ها علوم اصلی هستند. آیا این‌ها دینی‌اند یا غیردینی؟ برخی براین باورند که این علوم، نه دینی است، نه غیردینی. باید دید آن عالم دین‌دار است یا نه؟ وگرنه علم، دینی و غیردینی نیست. این سخن ناصواب است. برای اینکه ما تا صورت مساله و محل نزاع را مشخص نکنیم هرگونه سخنی درباره علم دینی داشته باشیم ناصواب است. ابتدا تحقیق صورت مساله است. این یک واقعیت خارجی است. واقعیت خارجی یک موجود تافته جدابافته نیست. ما موجودی در عالم نداریم که با گذشته، آینده، فوق، تحت و... رابطه نداشته باشد. هرچه که در جهان موجود است لوازمی دارد و ملزومات و ملازماتی. یک موجود تک بعدی گسیخته در عالم نداریم. باید معلوم بشود که علم دینی یعنی چه؟ وقتی صورت مساله مشخص شد که چیست و چه لوازم و ملزومات و مناسباتی دارد، آنگاه یک محقق و پژوهشگر از چند راه حل می‌کند برای این است که صورت مساله را خوب فهمیده است. ما باید بدانیم که علم دینی یعنی چه؟ آیا علم دینی که داریم یا نه؟ پس عمده مساله آن است که موضوع بحث، روشن باشد.

مطلب بعد آن است که ما این سوال را از کدام علم بکنیم؟ یک علمی باید در عالم باشد که جواب این سوال را بدهد. وقتی به فیزیک مراجعه می‌کنیم، فیزیک می‌گوید به من مربوط نیست. من درباره یک قلمرو خاص بحث می‌کنم. دریاشناسی، صحراشناسی، کیهان‌شناسی، گیاه‌شناسی، بیماری‌شناسی، داروشناسی، از همه این‌ها که سوال کنیم جواب مشترکی دارند: می‌گویند ما هر کدام یک حوزه مخصوص داریم. نمی‌توانیم درباره علم به طور کلی که دینی است یا نه، بحث کنیم. هر کدام از این‌ها یک باکسول‌های مخصوصی هستند. شما به هر کدام از باکسول‌دارها مراجعه کنید بگویید وزن کره زمین چقدر است، می‌گویند باسکول ما برای کامیون است. فیزیک که درباره ریاضی بحث نمی‌کند. ریاض که درباره فلسفه بحث نمی‌کند. فلسفه که درباره عرفان بحث نمی‌کند. هر علمی یک باسکولی است. کدام علم است که می‌تواند پاسخگوی این سوال ما باشد که علم دینی داریم یا نه؟ تنها علمی که متولی است و می‌تواند جواب بدهد، فلسفه است.

فلسفه و پرسش از ماهیت علم

فلسفه درباره جهان بحث می‌کند. فلسفه درباره شرق یا غرب بحث نمی‌کند. فلسفه درباره دریا و صحرا بحث نمی‌کند. فلسفه درباره آسمان و زمین بحث نمی‌کند. فلسفه درباره هستی بحث می‌کند و اینکه آیا علم دینی داریم یا نه؟ در اینکه علم داریم و اصل علم هست، حرفی نیست. در مورد آن پسوند بحث است که علم دینی داریم یا نه. دین یعنی آیا خدا در عالم هست یا نیست؟ آیا خدا برای هدایت بشر پیامی دارد یا نه؟ آیا خدا برای داوری، روز معادی دارد یا نه؟ این کار فلسفه است. این‌ها سوالاتی است که فلسفه باید پاسخ بدهد. وقتی فلسفه بخواهد وارد شود به این سوال پاسخ بدهد، در ابتدای امر سکولار است. سکولار یعنی بی‌تفاوت. ابتدا دستش خالی است، چون هنوز معلوم نیست خدایی باشد یا نباشد؛ دین هست یا نیست؛ وحی هست یا نیست.

فلسفه وقتی وارد صحنه جهان‌بینی می‌شود، اگر معاذ الله کژراهه رفته باشد، سابقه بدی داشته باشد، بیراهه رفته باشد، به این نتیجه می‌رسد که معاذ الله خدایی نیست؛ وحی نیست؛ قیامت نیست. وقتی فلسفه به این نتیجه بد رسید، دو کار می‌کند. اول یک خودزنی دارد. خودش را مسموم می‌کند و بنابراین می‌شود «فلسفه الحادی». دوم همه علوم می‌که زیرمجموعه آن‌هاست را الحادی می‌کند؛ می‌شود فیزیک الحادی. وقتی که خدایی نباشد، قیامتی نباشد، اول و آخری نباشد، ما سیرعمودی نداشته باشیم، تمام سیرها افقی باشد، انسان از زمین برمی‌خیزد و در زمین فرو می‌رود، در چاله مرگ می‌رود و دیگر خبری نیست، این می‌شود غیردینی. فیزیک غیردینی و... شیمی غیردینی، همه علوم غیردینی می‌شود. برای اینکه وقتی خدایی و دینی، علم دینی هم نخواهیم داشت.

اگر فلسفه به بیراهه نرفت، راه صحیح رفت و ثابت کرد خدایی هست، دینی هست، وحی هست که این چنین است، دو کار مثبت می‌کند. اول خودش را زنده می‌کند و می‌شود «فلسفه الهی». بعد همه علوم را شریف می‌کند؛ می‌شود فیزیک دینی، شیمی دینی، دریاشناسی دینی. چون ثابت می‌کند کل این عالم، فعل اوست. نه رهاست که خودساخته باشد و نه دیگری او را ساخته است. این نظم محیرالعقول، یک ناظمی دارد. میلیون‌ها سلول در دستگاه بدن - که این همه دانشمندان آمدند، اما هنوز بسیاری از بیماری‌ها و داروها کشف نشده است - یک حکیم و ناظمی دارد به نام خدا. آنگاه هرچه در عالم باشد فعل خداست. بحث درباره فعل خدا، اسماء خدا، اوصاف خدا، افعال خدا، اقوال خدا و آثار خدا، دینی است. ما که در قم بحث می‌کنیم می‌گوییم خدا چنین گفت و چنان گفت دینی است؛ آن استاد دانشگاه هم که در دانشگاه بحث می‌کند خدا چنین کرد و چنان کرد دینی است...

فصلی‌نژاد: در واقع، فقیه و عارف «قول خدا» را تفسیر می‌کنند و می‌گویند خدا چنین گفت و فیزیک‌دان و شیمی‌دان «فعل خدا» را تفسیر می‌کنند و می‌گویند خدا چنین کرد...

آیت الله جوادی آملی: بله؛ در حوزه‌ها یا غیر نفر بحث می‌کند و این می‌شود دینی، اما آن وقت آن آقای که درباره کارهای خدا بحث می‌کند دینی نیست؟ بنابراین ما اصلاً علم غیردینی نخواهیم داشت. حالا [به این معنا] توجه داریم یا نداریم، مساله دیگری است.

اقسام علم دینی: تعبدی و توصلی

مطلب بعدی آن است که دینی بودن دو قسم است: تعبدی و توصلی. بعضی کارها عبادی است که بدون قصد قربت باطل است مثل نماز خواندن و روزه گرفتن. بعضی‌ها قصد قربت نمی‌خواهد، خود کار باید انجام شود. مثلاً اگر آدم به کسی بدهکار بود دین می‌گوید باید بدهی‌ات را بدهی، اما دیگر نباید بگویی این ۱۰ تومان را می‌دهم قربت‌الی‌الله. این مثل نماز نیست. توصلی یعنی برای اینکه واصل بشوید، انجام کار کافی است. نیاز نیست قصد قربت کنید. دست آدم که آلوده شد باید بشوید، ولو قصد قربت هم نکنند. وضوست که عبادی است

قصد قربت نمی‌خواهد، حالا یک کسی دارد قرآن را بحث می‌کند، این تعبدی است؛ یعنی عبادی است. دعا را بحث می‌کند. دعا را بحث می‌کند، عبادی است، اما درپاشناسی، صحراشناسی، گیاهشناسی را بحث می‌کند، این توصلی است، ولی دینی است، چون دارد در مورد کار خدا بحث می‌کند. این عصاره بحث در فصل است که ما علم دینی داریم و علم غیردینی نخواهیم داشت.

فصل دوم

فصل دوم بخش‌های علوم انسانی است. در علوم انسانی، اساس کار انسان است و انسان را باید شناخت. آن کسی که انسان را آفرید باید حرف اول بزند که انسان چیست؟ آنچه که در علوم، قوانین و فقه و اخلاق ما هست، باید سه مرحله‌ای باشد. در این موضوع بین ما و سایر کشورها فرقی نیست، منتها آن‌ها دو مرحله‌ای هستند ما سه مرحله‌ای هستیم. آن‌ها یک کمبودی دارند. به عنوان مثال، مجلس‌ها، و قوانین مجلس را مثال می‌زنیم. مجلس هر کشوری یک سلسله ماده قانونی وضع می‌کند برای اینکه اجرایی بشود. کلیات قایات و جوامع است که قابل اجرا نیست. باید ماده‌بندی شود، تبصره داشته باشد قابل اجرا شود. مجلس قانونگذاری هر کشوری آن مواد را رابر تشخیص کارشناسان تنظیم می‌کند. نماینده‌ها که می‌خواهند قوانین را تصویب کنند، مصوبات را به استناد قانون اساسی که مبناست، تصویب می‌کنند. مواد را از مبانی حقوق می‌گیرند. مبانی حقوق عبارت است از استقلال، حریت، امنیت، مواسات، محیط زیست، زندگی مسالمت‌آمیز، عدم دخالت در کشورهای دیگر و... که به استناد این مبانی، آن مواد استنباط می‌شود و همه این‌ها هم در مدار عدل باید باشد. این عدل یک کلمه سه حرفی است که حرف اول را می‌زند. یعنی درباره اقتصاد، امنیت، امانت، همه باید بر مدار عدل باشد. عدل، برای همه شیرین است. معنایش هم برای همه روشن است. عدل یعنی وضع کل شیء فی موضعه، هر چیزی را سر جای خودش قرار دادن. تا اینجا بین ما و کشورهای دیگر فرقی نیست.

منابع؛ امتیاز علوم انسانی اسلامی

آن‌ها مواد دارند ما داریم، آن‌ها مبانی دارند ما داریم، اما تمام فرق در این است که آن‌ها «منابع» ندارند، ولی ما «منابع» داریم. اینکه تمام چیزها باید بر مدار عدل باشد، ما قبول داریم، آن‌ها هم قبول دارند، اما جای اشیا کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ جای اشیا را اشیا آفرین می‌داند. جای اشخاص را اشخاص آفرین می‌داند. کسی که خوک و گوسفند را آفریده می‌تواند بگوید یکی حلال است و یکی حرام. او می‌تواند بگوید شراب حرام است و سرکه و شیره انگور حلال. بنابراین ما دارای «منبع» هستیم. دست ما پر است و دست آن‌ها خالی. مبانی را باید از «منبع» گرفت. آن‌ها وحی را قبول ندارند، آن وقت تفکر اومانستی پیش آمده است. یعنی به جای اینکه انسان را خلیفه الله بدانند، جایگزین الله می‌دانند. این می‌شود اومانسیم و انسان محوری. خودشان را در «منبع» می‌نشانند.

اکنون حرف استکبار و صهیونیسم و اوپاما و امثال این‌ها که حرف می‌زنند خوب گوش دهید، همین است. حالا چه بگویند چه نگویند. بالاخره جای اشیا را کی باید معین کند. آن‌ها خودشان معین می‌کنند. طبق بیان نورانی حضرت امیر علیه‌السلام، انسان اولش که نطفه بود، آخرش هم جیفه است. اینکه یک کسی می‌میرد همه دستپاچه می‌شوند که زود دفنش کنند برای این است که بو می‌گیرد. بوی بدی هم دارد. آن وقت کسی که هزارها و میلیاردها مجهولات روی اوست، چگونه می‌تواند جای اشیا را معین کند؟ علوم انسانی غرب چون منبع ندارد همه حرف‌هایش در همان دو حوزه است؛ یعنی مواد و مبانی، این یک دور باطل است.

خب این مبانی را از چه کسی می‌گیریم؟ مثلاً می‌گویند زن و مرد فرق نمی‌کنند. در قرآن فرمود شما درباره ارث سخن نگویند. شما چه می‌دانید در آینده چه می‌شود؟ شما نه زن را خلق کردید، نه مرد را. شما چه می‌دانید ارث چیست؟ آن‌ها می‌گویند ما [خودمان] تصمیم گرفتیم. خب، پس انبیا چی؟ اولیاء خدا چی؟ این‌ها که از طرف خدا سخن می‌گویند چی؟

این همه کاریکاتور همین است دیگر. آن آیات شیطانی سلمان رشدی، همین است. این قرآن‌سوزی آن کشیش، همین است. آن مسائل سیاسی مثل جنگ جهانی اول و دوم را همین‌ها راه انداخته اند. الان در شرق و غرب نگاه کنید هر جا هست، دست این‌ها آلوده است. همه این‌ها زیرمجموعه‌ای دارند و در توی دانشگاه‌هایشان می‌پروراند. در غرب آدم‌های بسیار شریفی هم هستند، ولی دستشان بسته است. همین «هانری کربن» که از فرانسه آمد. مردان بزرگ در غرب و در اروپا کم نیستند، ولی کار دست کسانی است که تفکر اومانیستی دارند.

عقل و نقل به مثابه چراغ

مطلب بعدی این است که دین آمده و بسیاری از امور را برای ما معنا کرده است. خود انسان را برای ما معنا کرده که انسان چیست و کیست. مرگ و زندگی را برای ما معنا کرده است. درست است سلامت و مرض برای ما خیلی مهم است اما مهمتر از همه مساله مرگ و زندگی است. مولوی برای هر کسی حساب باز نمی‌کند. اما گاهی حرف حکیم سنایی را در متن مثنوی نقل می‌کند و شرح می‌دهد. حکیم سنایی تقریباً یک قرن قبل از مولوی بوده و می‌گوید مرگ چیز بدی است، همه از مرگ می‌ترسند، اما از این زندگی که داری بترس، از اینکه پس‌فردا رفتی کجا می‌روی. حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه در روز عاشورا یک بیان نورانی داد. در آن بحبوحه جنگ فرمود: عزیزان من، اصحاب من، مرگ چاله نیست، گودال نیست، چاه نیست؛ مرگ پل است. آن طرف خبری هست. ما هرکاری که می‌کنیم برای اینکه پل درست کنیم. آن طرف، ما و ابدیت ماست. مگر انسان می‌پوسد؟ انسان با مرگ از پوست در می‌آید. خب، بین این فکر با فکرهای دیگر در تبیین علوم انسانی هزاران فرق است. آن‌ها خیال می‌کنند مرگ آخر خط است، مرگ پوسیدن است، انسان توی چاله مرگ می‌رود. ولی به ما گفته‌اند مرگ از پوست به درآمدن است. چاله نیست؛ معبر است، پل است. آن طرف همه خبرهاست. خب آن کسی که آمده زندگی را معنا کرده، مرگ را معنا کرده، آمده خیلی از چیزها را گفته است. گفته تجربه

حسی حجت است. مسائل نیمه تجربی مثل ریاضی حجت است. برهان که باشد حجت است. عقل حجت است. عقل در مقابل شرع نیست. عقل یک چراغ خوبی است که با آن شرع را می‌بینیم. نباید گفت عقل است یا شرع، عقل است یا نقل. این دو بازو، این دو چراغ (عقل و نقل)، شرع را به ما نشان می‌دهند.

فصلی نژاد: عقل و شرع دو قطب مخالف نیستند، چون چراغ در مقابل راه نیست...

آیت الله جوادی آملی: نخیر. عقل در مقابل شرع نیست. ما یک چراغ داریم (سراج) و یک راه داریم (صراط). چراغ در مقابل راه نیست. چراغ راه را نشان می‌دهد. صراط، دین است و این دین را مهندسین الهی که از طرف خدای سبحان آمده‌اند گفته‌اند این صراط مستقیم است. عقل ما یک ذره کار مهندسی ندارد که مثلاً فلان قانون را وضع کند، اما چراغ خوبی است. فلان قانون را عقل می‌شناسد، وضع نمی‌کند. از چراغ هیچ کاری ساخته نیست مگر نشان دادن. راه را هم آن مهندس اصلیش - که ذات اقدس الهی است - ترسیم کرده و به وسیله وحی به ما فهمانده است. ما گاهی از راه دلیل نقلی می‌فهمیم که راه کجاست و چیست و گاهی هم از دلیل عقلی. بنابراین، معرفت‌شناسی‌های ما حساب شده است. چراغ ما حساب شده است. راه ما حساب شده است. انسانیت ما مشخص است. مواد و مبانی ما در پرتو منابع سامان یافته است. می‌توانیم نظامی ترسیم کنیم که «وحیانی» باشد و ما را برای ابد زنده نگه دارد ان‌شاءالله امیدواریم همین راه را همه ما طی کنیم.

چراغ را باید درون جوان‌ها روشن کرد

فصلی نژاد: از گفتارهای ارزشمند و تبیین روشمند شما سپاسگزاریم. به عنوان سوال پایانی، شما یکبار در اوج عصر زوال شرق کمونیستی حامل پیام امام خمینی (ره) به آقای میخائیل گورباچف، صدر هیات رئیسه اتحاد جماهیر شوروی بودید و اکنون نیز که در عصر زوال غرب سکولار قرار داریم، رهبر انقلاب در نامه تاریخی خود به عموم جوانان اروپا و آمریکا در مقام یک رهبر معنوی آن‌ها را به «شناخت حقیقت اسلام» دعوت کردند. به‌زعم جنابعالی، آن «معرفت عمیق» که با شناخت حاق دین بیانجامد، چگونه در نهاد جوانان اروپا و آمریکا شکل خواهد گرفت و رسالت‌های ما چیست؟

آیت الله جوادی آملی: اگر واقعاً انسان خودش را بشناسد، نه بیراهه می‌رود، نه راه کسی را می‌بندد. این صراط مستقیم در درون ماست. یک صراطی نیست که افقی باشد یا عمودی. این عدل است، این عقل است این اعتقاد است، این اخلاق است؛ این در جایی مهندسی شده نیست. این صراط در درون ما نهادینه شده است. اگر بررسی کنیم فرمود «فاله‌مها فجورها و تقواها»، هم غرب خودش را می‌یابد، هم شرق خودش را می‌یابد، هم سالمندان و میان‌سالان، هم به تعبیر رهبر انقلاب جوان‌های اروپایی که آینده کشورشان در دست

این هاست، خودشان را می‌یابند. این راه در بیرون از ما نیست. ما نمی‌خواهیم مکه برویم یا مدینه یا کره مریخ که راه بیرونی داشته باشیم. این راه درونی است: عقیده است، اخلاق است، اوصاف و اعتدال و عدل است. این چراغ را باید در درون روشن کنیم که راه را ببینیم. آنگاه نه بیراهه می‌رویم، نه راه کسی را می‌بندیم. بعد، با ابدیت‌مان آشنا می‌شویم. ما هرگز حاضر نیستیم بپوسیم. این در درون مایه همه ماست. باید ره توشه‌ای تهیه کنیم که با ابدیت ما سازگار باشد. در این عالم، یا با ضابطه زندگی می‌کنیم، یا با رابطه، یا با هر دو. با ضابطه زندگی کنیم یعنی احتیاجاتمان را برطرف می‌کنیم: مثلاً منزل تهیه می‌کنیم یا می‌خریم یا اجاره و رهن می‌کنیم. فرش ما، زندگی ما، غذای ما با ضابطه است. یا اینکه با رابطه زندگی می‌کنیم: مثلاً کسی پدر کسی است، پسر کسی است، کودک است، بزرگ است، سالمند است، میانسال است، این‌ها با رابطه زندگی می‌کنند. اما بعد از مرگ فرمود: لا بیع فیہ و لا خله؛ نه ضابطه است نه رابطه. ما هستیم، بدن هست، همه نیازها هست، اما نه بازار خرید و فروش است، نه کسی پسر کسی است، پدر کسی است، چون همه از خاک برمی‌خیزند. پس باید از اینجا برد. این «علوم انسانی» است. این بازده حرف انبیا است؛ این می‌شود سخنان رهبر انقلاب. اینکه قرآن فرمود اگر کسی روش ابراهیم خلیل را پشت سر گذاشت، سفیه است، «مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره/۱۳۰) همین است. ابدیت هست، انسان زنده هست، هیچی هم آنجا نیست، چطور می‌خواهد دست خالی برود؟ اگر بگوییم پوسیدن است که هیچ عقلی باور نمی‌کند که این نظام به تعبیر استاد حکیم الهی قمشه‌ای (مترجم بزرگ قرآن) «بالله این عالم ویران شده شاهی دارد». وقتی [به ایشان] گفتند شما درباره رضاخان مدحی بگویید، فرمود: «جهان کشور من، خدا شاه من / نداند جز این روح آگاه من.» امیدواریم خدا ان شاء الله به پایان همه ما خیر دهد.